

بسم الله التّور

الميزان خوانی جلسہ صدودہم - سورہ مبارکہ اسراء - ۲۳ / مرداد / ۱۴۰۲

- اتمام شرح آیات سیاق ۲۳ تا ۳۹ -

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ "

اتمام شرح آیات سیاق ۲۳ تا ۳۹

جلسه صدو دهم المیزان در محضر سوره مبارکه اسراء، سیاق بیست و دو تا سی و نه هستیم. ان شاء الله امروز هم سیاق رو بتونیم تموم بکنیم. یا حالا شاید تا انتهای سیاق جلو بریم و بعدش هم که مباحث همیشگی مون خواهیم داشت.

آیه ۳۳ " وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿۳۳﴾ "

خب ما آیه رو رسوندیم به سر آیه ی سی و سه " وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ "

اعوذ بالله من شیطان رجیم

باز با نهی‌ها شروع شده " وَلَا تَقْتُلُوا ". اینجا چندتا لای نهی داریم حکایت اون حکمتی که گفتیم آخر سیاق هست، آخر سیاق رو با یه حکمت تموم کرده، پس همه این‌ها در این سیاق از مصادیق حکمت هستن که به اون حکمت منتهی کرده مطلب رو.

بینید چندتا " لا " داریم، " وَلَا تَجْعَلْ " و " لَا تَقْتُلُوا " و " لَا تَقْرُبُوا "، دوباره آیه ی سی و سه با لای نهی هست. وقتی که مستقیم با لای نهی میاد هم ازش حکم فقهی درمیاد هم ارتکاب به اون عمل میشه حرام و مصداق عذاب هست. یعنی این لای نهی دقت بکنیم که اگر از یک فعلی از یک عملی ما را نهی میکنه ارتکاب اون عمل، میشه حرام فقهی و مصداق عذابه. این یه حکم کلی هست.

" وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ " لَا تَقْتُلُوا " نکشید. خیلی مشخصه. نفسی رو که، پس نفس میشه مفعولش. نفسی رو که خداوند چکار کرده؟ حرام کرده کشتن یک نفس انسانی رو مگر به حق. مثلاً طرف یکی رو کشته و باید قصاص بشه غیر از این هرگونه قتل نفسی حرام است " وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ " .

عبارت بعدی راجع به ولی دم داره صحبت میکنه، " وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا " هرکی که به ظلم کشته شد، مقتول؛

" فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا " ما برای ولی دم یک تسلطی و یک اشرافی قرار دادیم.

"فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ" ببینید لا، لای چیه اینجا؟ دوباره لای نهی، چون آخر فعل ساکن هست، "فَلَا يُسْرِفُ" پس اون اسراف نکنه در قتل. (اینارو توضیح خواهیم داد).

"إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا" خدا یاریش میکنه، یعنی ولی دم و مقتولی که به ظلم کشته شده، خداوند یاریگر اونهاست. خب حالا بریم داخل مطلب المیزان.

علامه می‌فرمایند که نفس محترمه، نفس محترمه گفته. بعد آخرش هم علامت تانیث داره، چون نفس مونث مجازیه. (اینا رو بلدید.) نفس محترمه کشتنش نهی شده، مگر به حق باشه. یکی از مواردی که به حق بود گفتیم مثلاً یکی رو کشته باشه و مستحق باشه که این قصاص باشه.

یه مورد دیگه‌ای هم داریم ما می‌تونیم یکی رو بکشیم البته ما که می‌گم، در قامت حاکم شهر نه قامت شهروند، در قامت حاکم شهر و قاضی، میشه یه نفر رو کشت، کی هست غیر از قاتل بودنش؟ احسنت، ارتداد. (اینجا دوستان فرمودند.) طرف مُرتد بشه نه هر مُرتدی‌ها. مُرتدی که از پدر و مادر مُرتده، با مُرتدی که بعداً مُرتد شده اینا فرق میکنه حکم‌هاشون، خب یکی از این مُرتدا یعنی بعداً مُرتد شده و برای ارتدادش تبلیغ میکنه یار جمع میکنه اون رو اسلام اجازه کشتنش رو داده به شرط‌ها و شروطه‌ها.

پس دو حالت داریم برای کشتن نفس یکی که واقعا قاتل باشه برای قصاص و یکی هم برای مُرتد بعد از اسلام. اسلام آورده یا دینی داشته بعداً اعلام ارتداد کرده و تبلیغ هم کرده یعنی یار جمع کرده، گروه درست کرده فرقه سازی کرده، اینها مصداق کشتن هست. (دقیقه ۵)

او راه، نفس رو توصیف کرده به "حرم الله" نه فقط در اسلام، نگفته حرم الله فی اسلام، نه فقط در دین اسلام کشتن نفس حرام است در همه ی شرایط کشتن نفس حرامه، در همه ی ادیان حرامه. توی سوره‌ی انعام هم به این قضیه اشاره شده آیات صدو سی و پنج و آیه‌ی صد و پنجاه و یک.

"وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا" خب "قَتْل" چه فعلیه؟ مجهوله. "مَظْلُومًا" چرا منصوب شده؟ حال. احسنت، حال. کسی که، در حالی که مظلوم بوده کشته شده.

"وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ" فای جواب. پس خدا یا ما قرار دادیم برای ولی دم یک تسلطی، یه سلطنتی. اگر خواست قصاص کنه، شما حالت های بعدی رو بگید، یا قصاصه، یا دیه، یا بخشش، سه حالت. پس این دست اینه، اختیار دست ولی دم هست. یا قصاص میکنه یا دیه میگیره از خونش میگذره یا نه، نه قصاص میکنه، نه دیه میگیره، عفو میکنه، سه حالت. به خاطر همین می‌گه سلطنت دادیم بهش. یعنی این میتونه اختیار بکنه، هر کاری دوست داشت بکنه. که البته جاهای دیگه توصیه به عفو هست اگر جا داشت، اگر شرایطش فراهم بود، اگر اقتضا کرد به عفو توصیه شده. که البته عمومی نیستا، یعنی هر قاتلی قرار نیست عفو بشه. اینا رو دقت بکنید.

حالا به این ولی دم میگه اسراف نکنه، "فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ" ولی دم اسراف نکنه در قتل یعنی چکار نکنه؟ همون یه نفر و همون جووری که کشته شده. نه اینکه بره قبیله‌ای. آخه بعضی از قبایل هنوز هم هستن بعضی از مناطق کشور که اگه یه نفر از یه طایفه کشته بشه اونا متقابلاً میان خودشون یه نفر رو می‌کشن، حالا قاتل باشه یا نباشه و هی جنگ به وجود میاد یا بعضی رسم‌ها مثلاً خون بها می‌گیرن، نمی‌دونم یا طرف رو به عنوان اسیری می‌برند، برای کارگری می‌برند از این طایفه‌ی مقابل. اینا رسم و رسوماتی که اسلام هم از اون نهی می‌کنه.

"فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ" یه نفر بیشتر نه، فقط هم قاتل و همانطور هم که کشته شده، یه ضربه، یک ضربت، که توی وصیت حضرت علی این رو داریم که به امام حسن می‌فرمایند که با یک ضربت من رو کشته با یک ضربت بکشید نه دوتا، سه تا، اگر با ضربت اول کشته نشد اون دیگه قسمت قاتله که کشته نشه، اینها بحث‌های فقهی هست.

سوال: این کار انجام شد درباره ابن‌ملجم؟ پاسخ؛ بله با یک ضربت کشته شد توسط امام حسن.

این خودش یک حکم فقهیه. یه طرفی مثلاً یک ضربتی زده، یک نفر رو کشته، قصاص باید بشه این قاتل، با همون یک ضربت، به همان جایی که زده. حالا این یک ضربت جووری بوده که قاتله عمرش به دنیا بوده، قاتله کشته نشده، اینجا حکم، شما اجازه نداری ضربه ی دوم رو بزنی که حتما بکشیش. این زنده مونده.

سوال: مثلاً اون شمشیرش سمی بوده باید همین رعایت بشه؟ استاد: بله؛ ولی امام حسن شمشیرش رو مسموم نکرد.

سوال: منظورم اینه به عنوان حکم اینا رو باید رعایت کرد؟ پاسخ: بله؛ اینا همه میان توی فقه. اینا همه ریزه‌کاریهای فقه هست.

یه پرونده‌ی جنایی من می‌خوندم دعوا سر اون ضربه دوم بود، سالها پیش. دعوا سر اون ضربه دوم بود، یه ضربه زده بود، شما یه ضربه همون جا برای دفاع از خودش، ولی این ضربه دوم رو هیجانی زده بود و این خودش شده بود قاتل، یعنی نفر دوم که داشت از خودش دفاع می‌کرد دیگه حکم قاتل گرفته بود، چون ضربه دوم اضافه زده بود. اینقدر دقیق هست قوانین فقهی، یه ریزکاری‌های خیلی جالب داره که عدالت باید برقرار بشه.

سوال: الان همه رو اعدام می‌کنن؟ پاسخ: حالا بله اینم یه حکم فقهی هست. (دقیقه ۱۰) الان همه طناب دار هست یعنی قاتل، طناب دار هست. بله. شاید اینو دیگه باید قضات بگن، من واقعا ریزه‌کاری‌هاش رو بلد نیستم و ورود پیدا نمی‌کنم. حالا اینکه مثلاً طرف چاقوکش باشه، چندتا ضربه تو خیابون میزنه یا شلوغ کاری میکنه، مفسد فی الارضه این رو دیگه همیشه مثل خودش بیای رفتار بکنی، باید یه حکم عامیانه باشه. یه حکمی که روی همه اجرا بشه.

بعضی ها گفتن این "فَلَا يُسْرِفُ" به قاتل برمی‌گردد علامه این رو رد کرده. نه "فَلَا يُسْرِفُ" برمی‌گردد به ولی‌دم و ربطی به قاتل نداره. اگر بخوایم با قاتل معنی کنیم ببینید چقدر بد میشه معنی‌ش. میگه که پس قاتل همین که بدونه ما ولی‌دم رو بهش سلطنت دادیم که میتونه تو رو بکشه یا دیه بگیره یا ببخشد، زیاده روی نکن در کشتن. مگه ما مثلا کشتن به عدالت هم داریم که تو میگی زیاده روی نکن، این ضمیر درست برنمی‌گردد. پس ضمیر "فَلَا يُسْرِفُ" که یه هو مستتر توی خودش، مستتر هست در واقع، این ضمیره برمی‌گردد به ولی‌دم. "فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ"

"إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا" ضمیر "إِنَّهُ" به کی برمی‌گردد؟ اینو بگیرد. بله؛ باز هم به ولی‌دم. خدا ولی‌دم رو یاریش می‌کنه چون مقتول که از دنیا رفته، دیگه یاری کردن معنی نمیده.

آیه ۳۴ "وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴)"

"وَلَا تَقْرَبُوا" دوباره یه لای نهی دیگه.

"وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ" این "لَا تَقْرَبُوا" نزدیک نشید نمیگه انجامش ندید، نهی از نزدیک شدن. "وَلَا تَقْرَبُوا" به مال یتیم نزدیک نشید.

"إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ" مگر اینکه مثلا شما سرپرست یه یتیمی هستید مالش رو می‌گیرید، چون این خودش هنوز بالغ نشده، بچه هست، و اون مال رو در جهت رشد و افزایش به کار می‌گیرید. از این مال استفاده می‌کنید اما ارتقا میدید، سطح مالی رو ارتقا میدید رشدش میدید بعد که این یتیم بالغ شد به خودش برمی‌گردونید. این درسته. ولی اگر مال یتیم رو گرفت و تصرف کرد و به ناحق خورد، این کاملا نهی شده، باز حرام فقهی هست و گفتیم پشت حرام‌های فقهی عذابه. آیه بیارید شما.

سوال: چرا ولی‌دم نیاز به نصرت داره؟ پاسخ: این تنها نیست. یه کسی پسرش کشته شده، بچه‌ش کشته شده، پدر و مادرش کشته شدند، خدا همراهش هست، یه جور دلداری هست.

خب بفرمایید چی؟ سوالم چی بود؟ آیه بگیرد وقتی مال یتیم خورده میشه خداوند عذاب می‌فرسته براش؟ یعنی تجسم عملش، (دارم راهنمایی می‌کنم.) تجسم عملش خوردن آتش هست، بله اینجا گفتن شکم‌ها پر از آتش.

سوره ی نساء "إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا" کسانی که مال یتیم می‌خورن انگار در شکم‌هاشون آتش وارد می‌کنند. اینم از این نهی.

پس وقتی بالغ شد شما مال رو به این فرزند یتیم برگردونید. مالی که باهش کار شده، اضافه شده بهش و رشد داده.

سوال: اگر کسی ناخواسته یه مقداری، یعنی کسی که با مال یتیم کار می‌کنه خیلی سخته یه ذره قاطی بشه؟ پاسخ: باید خیلی مواظب باشه. بله؛ (دقیقه ۱۵) نه بزنه تو کار، اون مال رشد پیدا بکنه. ولی اومدیم و این ضرر کرد، نشد ورشکست شد ولی باز هم اون به عهده سرپرست هست. به هر حال کار سختی هست.

سوال: این "يَبْلُغُ أَشُدَّهُ" یتیم رشد کنه؟ پاسخ: یتیم به بلوغ برسه.

شما این پول بگیری ببینید یه بچه یتیمی گرفتند برای سرپرستی، الان این بچه یتیم یه مالی داره، یه سرمایه ای داره، سرپرست به شرطی میتونه این مال رو بگیره و وارد کار خودش بکنه که بعدا این مال رو چند برابر و رشد داده برگردونه به خود یتیم.

سوال: از کجا بفهمیم از "الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ"؟ پاسخ: بله؛ اون "يَبْلُغُ أَشُدَّهُ" یعنی به سن بلوغ.

سوال: چون ممکنه اون مال صرف خود یتیم بکنه، به هر حال باعث رشد و شکوفایی خود یتیم میشه؟ پاسخ: اون قسمتی که صرف خورد و خوراکش هست جدا. ولی مثلاً یک سرمایه‌ای که باید روش کار بشه. سرمایه اگر تعطیل بمونه خودش یه جور فساد، مال فاسد میشه. پول یه جا بمونه فاسد میشه خب، اینو باید روش کار بکنه ولی با دقت دیگه، با احتیاط و دقت.

بعد می‌فرماید "وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا" به عهدتون وفا کنید. "أَوْفُوا" فعل امر هست. بعد از چندتا فعل نهی یه دفعه‌ای فعل امر آورده، "أَوْفُوا" وفا کنید.

حالا آیا این وفای به عهد برمیگرده به موضوع یتیم یا نه، یه موضوع جداست؟ (سوالم رو یه جور دیگه می‌پرسم) آیا این واو، واو عطف هست یا واو استیناف؟ میدونید دیگه واو استیناف شروع مطلب جدید، واو عطف برمی‌گردونه به مطلب قبلی. این چیه؟ نظرتون؟ بله؛ استیناف هست. علامه استیناف می‌گویند. کل عهد هست، "الْعَهْدُ".

"وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ" کل عهد. به هر عهدی که بستی، عهدهای حقه‌ای که بسته.

"إِنَّ الْعَهْدَ" عهد همیشه چی؟ اسم "إِنَّ"

"كَانَ مَسْئُولًا" همیشه چی؟ خبرش. حالا خود کان فعل ناقصه هست "كَانَ مَسْئُولًا". "مَسْئُولًا" همیشه خبر کان. اسمش کو؟ هوی مستتر تو "کان". احسنت، گرفتین؟ یه جمله ای رو کلی میگیرن، داخلش باز "کان" که فعل ناقصه هست اسم و خبر داره یعنی دو قسمت داره.

سوال: سوال می‌کنن مربوطه به مال یتیم هست یا نیست؟ پاسخ: کلی هست. وقتی کلی هست مال یتیم هم شامل میشه و عهدهای دیگه. "إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا" مسئول از ریشه ی سأل، بازخواست، سوال، مؤأخذ. مسئول هم وزن مفعول. "إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا أَنَّهُ" هست. "أَنَّهُ" رو دیگه نمیاره. عهد ازش سوال میشه.

خب یه امر دیگه "وَأَوْفُوا الْكَيْلَ" ببیند چرا علامه اون واو رو استیناف گرفت؟ به خاطر این آیه اینجا. چون انگار بعد از این فعل‌های امرش انگار داره حرف جدید میزنه، گرفتین چی شد؟ چندتا فعل نهی بود، حالا فعل‌های امر هست. یکی یکی، یک، دو، سه فعل امر داره بکار میبره و برای همین علامه میگه حکم جدید، یه حکم جدید دیگه.

"وَأَوْفُوا الْكَيْلَ" کیل یعنی چی؟ پیمانانه.

"وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ"؛ "كَلْتُمْ" میشه فعلش. کَیْلَ هست، چه جوری شده، شده "كَلْتُمْ"؟ صرف کنید کَیْلَ رو اعلال کنید؛ میشه چی؟ (دقیقه ۲۰) کال. کَیْلَ حرف وسط حرف عله هست، قلب به الف میشه، میشه کال. کال رو صرفش کنید؛ کِلن. صیغهی شیش کِلن هست. تو مخاطب این کلن صرف میشه، کلت، کلتما، کلتم اینجاست؛ گرفتین چی شد؟ این صیغهی نه هست. نیاز هست یه بار دیگه بگم؟ کال، کالا، کالوا- کالت، کالتا، کِلن- کِلت، کِلتما، کِلتَم. کِلتَم صیغهی نه.

سوال: واو استیناف تو آیه قبلی هست چرا تو آیه بعد می‌گفتیم؟ پاسخ: شماره گذاری آیه ربطی نداره‌ها. خیلی گیر نکنید تو انتهای آیه.

سوال: شروع آیه همیشه واو عطف میشه؟ پاسخ: نه؛ نه گاهی میشه که نصف آیه‌ی قبل و نصف آیه‌ی بعد، یه مفهوم جدا هستن. شما با شماره‌ها جلو نرین با مفهوم جملات جلو برید.

"وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ" سوال؟ این "وَزِنُوا" واوش چیه؟ جزء فعله یا یه چیز دیگه هست؟ جزء فعله؟ واو عطف هست. گفتیم چندتا جمله‌ی عطفه. "زِنُوا" فعل هست. احسنت. چقدر نکته داره! ریشه وَزَنَ هست مثال واوی هست، مثال واوی در امر میفته.

گفتیم سه تا فعل امر، چند تا فعل نهی پشت هم بود، حالا فعل‌های امر پشت هم هست. اولین فعل امرمون "وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ" بود، دومی "وَأَوْفُوا الْكَيْلَ" بود، سومی "وَزِنُوا" فعله. واو، واو عطف هست یا حالا واو استیناف هست، حکم جدید هست.

"زِنُوا" ریشه وَزَنَ. مثال واوی وقتی امر میشه میفته.

سوال: چرا کنار هم چسبونده نوشته؟ پاسخ: خانم عجایی بهم وصل کرده. "وَأَوْفُوا" را هم بهم وصل کرده، فاصله نداده بینش که. توی رسم خط عثمان طه ها خیلی، اون فاصله خیلی، اینتره نمی‌تونید لحاظ بکنید. "وَأَوْفُوا" هم

واو کنارش نوشته شده، "أَوْفُوا بِالْعَهْدِ"، "وَأَوْفُوا الْكَيْلَ"، فاصله نداده متوجه شدین؟ پس چرا کنار هم چسبونده نوشته؟ شما فعل های دیگر هم ببینید همه چسبونده بهم هست، "وَأَوْفُوا" واو اصلا فاصله نداده که.

"الْقِسْطَاسِ" ریشه؟ احسنت قسط. کلمه‌ی عربی نیست. درود بر شما. رومی هست. سه تا حرف - ق س ط - هرگاه در یک کلمه باشند کلمه رومیه. سین و صاد هم ببیندا، قرطاس. اگر این سه حرف توی کلمه باشن معمولا ریشه رومیه. قرطاس، قسطاس اینا رومی هستن. خود کلمه‌ی قسط رومیه. قسطاس، قسطاس هم خوندا، یعنی وزن قسطاس هم داریم. معنی ش چیه؟ به معنای ترازو، میزان. پس واژه‌ی دخیل هست، واژه‌ی وارد شده از زبان دیگه هست. بعضی‌ها اومدن جداس کردن گفتن قسط بوده به علاوه ی طاس، قسط طاس. قسط یعنی عدل، طاس یعنی کفه‌ی ترازو. کلمه‌ی رومی هم اومدن جداس کردن. حالا اینا دیگه نظرات لغت شناس‌هاست.

مستقیم یعنی چی؟ قوام داشته باشه، انحراف نداشته باشه، (دقیقه ۲۵) به عدل نزدیک باشه. پس یه ترازوی مطابق با عدل درست کنید با اون وزن کنید. کنایه از نهی از کم فروشی، یا جنس بدفروشی.

"ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا" این براتون بهتره. خیر یعنی چی؟ افضل تفضیل هست. اینو علامه رد میکنه‌ها، نمی‌تونیم بعضی جاها چون کنار صفات خدا میاد نمی‌تونیم تفضیل قائل بشیم، خود "خَيْرٌ" اصلا کلمه‌ای هست که معنی تفضیلی میده ولی ریشه و معنی‌ش چی هست؟ از اختیار میاد دیگه، آهان، دوتا حالت را جلوی یکی میزاریم یکی‌ش رو انتخاب میکنه، به اون انتخابه میگن خیر، اختیار.

"ذَلِكَ خَيْرٌ" این براتون بهتره.

سوال: یعنی انتخاب درست انجام بده؟ پاسخ: بله؛ انتخابی که مطابق با حُسنه، و مطابق با حق.

"وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا" تاویل یعنی چی؟ از چه ریشه‌ای هیت؟ اَوَّل. اَوَّل. بازگشت به مرجع، بازگشت به عمق، بازگشت به حقیقت. هرچیزی که حقیقت یک امری بهش برگرده. تاویل از ریشه اَوَّل، هرچیزی که حقیقت یک امری بهش برگرده.

سوال: تفاوت "وَأَوْفُوا الْكَيْلَ" و "وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ" چیه؟ پاسخ: دومی حالت تاکیده، تفاوت معنایی ندارند، کیل رو تمام کنید یعنی کم فروشی نکنید. با ترازوی عدل وزن کنید اینم همون معنی رو میده، جنس کم ندید. کم فروشی یک نوع دزدیه قطعاً و اگر جلو چشم مشتری ترازو دیده بشه، این دقیقاً برابر. الان که دیگه ترازوها دیجیتالی هستن، خوبه. دیدید که یه صفحه‌ی مقابل مشتری هم داره، این خیلی خوبه. حتما باید اون کسی که خریدار هست ببینه این ترازو رو و این وزن کردن رو که این براش بهتره، هم برای فروشنده بهتره هم برای خریدار.

آیه ۳۶ " وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۶) "

باز رفتیم سراغ لای نهی. "لَا وَلَا تَقْفُ" این یه خورده بحث داره.

" وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۶) " با تاکید علامت می خونم برای تشخیص اسم های " إِنَّ "، " إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ " سه تا اسم " إِنَّ " هست. " كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا " خبرش هست.

" تَقْفُ " چه ریشه‌ای هست؟ وقف؛ نه. ببینید " لا "، لای نهی هست. اینو دقت کنید لای نهی آخر فعل را چه کار می‌کرد؟ جذم می‌کرد یا حرف آخر رو حذف می‌کرد یا ساکن. چرا این اُ هست؟ این خودش به ما یه پیام میده، یعنی یه چیزی بوده حذف شده. ناقص هست. احسنت. پس ریشه قَفَوَ هست. که اینجوری بوده " لا تَقْفُو "، مفرده، این واو رفت، چی موند؟ مال خودش. پس " وَلَا تَقْفُ " نهی هست، آخرش هم اتفاقاً جذم هست، اما جذم حرف عله هست. قفا، پشت سر، یعنی پیروی کردن، پشت سر یه چیزی رفتن، دنبال کردن. چی داریم ازش؟ تو سوره بقره داریم دوستان کمک کنن؟ " وَقَفِينَا " یعنی پشت هم فرستادیم از همین ریشه هست، (دقیقه ۳۰) قفا از همین ریشه هست، قافیه آخر شعر میاد از همینه.

حالا بعضی‌ها میگن ریشه برعکسه. این یه حالت هست توی نحوی خوندن توی قرائت‌ها. یه کلمه ی دیگه ای هم اینجا میگن، میگن که من میخوام این رو بخونم تَقْفُ.

بعضی از قاری‌ها، ما مثلاً هفت نوع قرائت داریم. بعضی‌ها این اومدن خوندن " لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ " معنی عوض نشد، قیافه‌ی فعل عوض شده. این ریشه‌ش چیه؟ قَوَفَ، احسنت. این ریشه واو اومد وسط، قَوَفَ، آخرش ساکن هست به شما علامت میده دیگه. اون آخرش اُ بود فهمیدیم حرف عله هست، این آخرش ساکنه، پس آخرش تکون نخورده. حرف آخرمون ف هست که ساکن شده لای نهی اومده سرش. پس وسطیه یه بلایی سرش اومده، این بوده لا تَقْوُ التَّقَا ساکنین، واو رفت. و جالبه به این حالت که حروف جابجا بشن گفتیم چی میگیم؟ حروف جابجا بشن میگیم چی؟ اشتقاق. احسنت. اشتقاق کبیر معنی عوض نشد، مثل قَصَرَ و صَفَرَ، همونه منتها یه بار معنایی اضافه میشه مثلاً صَفَرَ رفع ابهام ظاهر، قَصَرَ رفع ابهام باطن یا برعکس. این هم همونه. دنبال کردن هست، میگیم قیافه. قافیه مال قَفَوَ هست، قیافه مال قَوَفَ هست، واو وسطه. الان می‌خندین قافیه، قیافه. هر دو معنای پشت سر رفتن و دنباله کردن هست. (بزارید من بهتون بگم، الان من نظر علامه رو هم براتون بگم ببینید) به معنای متابعت هست.

سوال: قیافه؟ پاسخ: بله.

علامه بعد گفتن که "لَا تَقْفُ" قلب "لَا تَقْفُ" هست، (همین که الان گفتیم) جابه جا شده حروف. بعد گفتن که قلب اونه مثل، جَزَبَ، و جَبَزَ، هر دو به یک معناست. علم قیافه شناسی رو از این نظر قیافه گفتن که دنبال جای پای رو گرفته و به مقصود، قیافه شناسی مثل دی ان ای شناسی، یه ردی رو میگیره تا برسه به صاحب اون ژن.

سوال: بعد قافیه چی میگی؟ پاسخ: آخر هر بیت میاد دیگه. دنباله گیری، متابعت هست دیگه. همشون توش متابعت هست. جا افتاد؟

سوال: کلمه قافیه چیه؟ پاسخ: قَوْفَ شد دومی.

سوال: قافیه مصدر هست؟ پاسخ: اسم هست. مصدر نیست. اسم.

بحث لغت بعضی موقع‌ها پیچیده میشه ولی واقعا شیرینه، خیلی بهتون کد میده، خیلی گره‌ها رو باز میکنه، توی فهم قرآن خیلی کمک می‌کنه.

گوش و چشم و قلب باید جوابگو باشند. مسئول معمولاً راجع به ذوالعقول هست دیگه. آدمی که عقل داره ازش سوال میشه اونیه که عقل نداره که سوال کردن ازش بی معنیه. چرا اینجا گفته راجع به گوش و چشم و قلب؟ به خاطر اینکه هر کدوم از اینها یک موجودیتی دارند یه شخصیتی دارند در آخرت. همه‌ی اینها ذوالعقول و ذوالشعور میشن، همه اینا حرف می‌زنند. تو سوره‌ی یاسین هم داریم دست و پاهامون علیه‌مون حرف میزنن یا پوستمون علیه‌مون حرف میزنن. (دقیقه ۳۵)

سوال: هر کدوم جداگانه حرف می‌زنه؟ پاسخ: هر کدوم جداگانه صاحب شعور میشن. توی دأب قرآن توی سیره‌ی قرآن این اتفاق میفته که گاهی از کلمات ذوالعقول برای غیر ذوالعقول هم استفاده می‌کنه. میخواد به اونها شخصیت بده، میخواد اونا رو صاحب شعور نشون بده برای شما.

که علامه میگن که ذیل واژه تسبیح ما اینو گفتیم. در و دیوار هم حرف میزنن شعور دارن، درک میکنن.

سوال: می‌تونیم بگیم الان شعور دارند؟ پاسخ: الان دارند بعدا بروز پیدا میکنه.

سوال: پس از نظر ما مخفی هست؟ پاسخ: بله؛ ما نمی‌بینیم. "وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ" شما نمی‌فهمید، اونا دارن تسبیح میکنن.

برای همین هیچ منطقه‌ای هیچ مکانی هیچ محلی خارج از حکومت خدا نیست چون همه دارن می‌بینند. من حالا هرکاری در خفا، هر گناهی انجام بدم، بگم کسی نیست که، کسی نمی‌بینه که، ولی همه‌ی اینا شهادت میدن علیه من، یه روزی در فلان جایی فلان گوشه‌ای تو همچین کاری کردی. اصلاً نمیشه فرار کرد از حکومت خدا، "وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ" اصلاً امکانش نیست. "لَا يُمَكِّنُ" محال ممکنه.

این بحث نحوی‌ش، بریم سراغ تفسیرش.

علامه می‌فرمایند که این‌یه حکم فطریه، "وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ" فطرت همین رو قبول می‌کنه. من از چیزی که نسبت بهش علم دارم و یه قطعیتی برام حاصل شده تبعیت می‌کنم، خیلی طبیعیه، حرفی که می‌خوام بزنم فطرتم اگر سالم باشه، سلیم فطره باشم حرفم رو با دانسته‌های برحق اول مطابقت میدم بعد می‌زنم، علمم رو مطابق با علم و عمل واقعی انجام میدم ولی اگر جایی فطرت خراب شد، دیگه کاملا همه چی برعکس میشه. از یه چیزهایی پیروی می‌کنیم که بهش علم نداریم. (حالا این رو من بیشتر باز بکنم.) می‌گن که انسان فطرتا در مسیر زندگی‌ش در اعتقاد و عملش، جزء رسیدن به واقع، هدفی نداره. می‌خواد یک اعتقاد و علمی داشته باشه که قاطعانه بگه، واقع همینه. قاطعانه بگه همین هست و جزء این نیست. تنها با پیروی از علم محقق میشه، گمان و شک و وهم و ظن این خاصیت رو ندارند. ما وقتی به چیزی علم داریم و حرف می‌زنیم خیلی خودمون هم آروم هستیم با یه طمأنینه‌ای حرف می‌زنیم ولی وقتی نسبت به یه چیزی شک داریم خودمون اول تو دلمون این شک رو ایجاد می‌کنیم انگار تو گفتنمون تو عملمون هم این خودش رو نشون میده. انسانی که سلامت فطرت رو از دست نداده در اعتقاد خود پیرو آن چیزی‌ست که آن را حق می‌بیند، چیزی که هست در آنچه خودش قادر به تحصیل علم هست پیروی می‌کنه. این یه فایل باز میشه، جایی که ما می‌تونیم تحصیل علم بکنیم پیروی می‌کنیم. جایی که نتونیم تحصیل علم بکنیم چکار کنیم؟ اینجا یه بحث کاملا فقهی باز میشه، تقلید جاهل از عالم. این خودش یه بحث فقهیه، "وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ" یه بحث فقهی باز می‌کنه برای ما که یه جایی که شما شرایط تحصیل علم داشتی از علم خودت پیروی کن براساس اون حرف بزن و عمل کن. جایی که شرایط تحصیل علم نبود؛ چکار می‌کنی؟ میریم اعتماد می‌کنیم به کسایی که مسیر علمی‌ش رو طی کردند، تقلید می‌کنیم از کسی که عالمه، این یه اصل فطریه، یه اصل عقلیه، و مسلمه و پذیرفته شده، هیچ کس باهاش مشکل نداره. تو زندگی روزمره‌مون هم همینه، من مریض میشم نمی‌دونم درمانم چیه؟ داروم چیه؟ رجوع می‌کنم به کسی که اینو میدونه، علمش رو داره، یا وسیله‌ی نقلیه‌م خراب میشه نمی‌تونم درست بکنم علمش رو ندارم، رجوع می‌کنم به کسی که علمش رو داره.

ما تو زندگی مون دائم در حال تقلید هستیم در جاهایی که شرایط کسب علمش برامون فراهم نشده. قبول دارید این رو؟ کسی که مشکلی نداره؟ یه جاهایی بحث تقلید از مرجع میاد یه دفعه‌ای ان قلنا میاد وسط. دوستان: چیز که زیاد می‌گن. استاد: آره، واقعا. همین. (دقیقه ۴۰) می‌خوام بگم وقتی شما مریض میشین مگه دکتر نمیرین؟ چرا در زمینه‌ی مباحث شرعی و دینی و فقهی همه یهویی صاحب فن میشن، صاحب تخصص میشن، اصلا هم بهش علم ندارند و صاحب نظر میشن. حرف من اینه، یعنی می‌خواستم به این برسیم.

سوال: جایی که شرایط تحصیل علم است نباید تبعیت کنیم یا باید بکنیم؟ پاسخ: نه دیگه، اونجایی که خودمون می‌تونیم علم به دست بیاریم، علم قطعی، نه علم وهمی، اونجا باید دنبال اون باشیم، اگر نتونستیم باید تقلید بکنیم.

سوال: میگه وقتی در جمله جارومجرور یا قیود دیگر نداریم فعل رو عام میگن؟ پاسخ: منظور تون چیه؟ نمی فهمم. عام یا خاص بودن قید، فقط به قیود اطرافش نیست. "لا تَقْفُ" عام هست. بله. خطاب به هر نفس سالم انسانیه. من فکر کنم منظورتون اینه.

بعد به نظر شما، چرا بعد از "لا تَقْفُ" گوش و چشم و قلب آورده؟ آهان احسنت دریچه‌های ورود علم هست. شما از طریق چشم و گوش و قلب تون دریافت می کنید. شنیدنی ها رو با سمع، دیدنی ها رو با بصر و دریافتی‌های غیر از این رو با قوهی مُدرکه، با قلب. ابزارهای شناخت هستن.

سوال بعدی، چرا عضو چشم و گوش را نیاورده، نگفته اذن و عین، گفته سمع و بصر؟ دوستان: دریافت‌های بصری فقط با چشم نیست، ممکنه یکی چشم نداشته باشه و اون دریافت‌ها رو با سایر اعضا انجام بده. استاد: بصیرت. دوستان: دیدن فقط با چشم نیست. استاد: و یا شنیدن فقط با گوش نیست. یا اینکه یه حرف دیگه هم بزنیم، عمل انتهایی گوش، شنیدن و دریافت با یک پندپذیری هست. عمل انتهایی چشم، نهایت دیدن، به یک عمیق شدن منجر میشه. اینم می تونید بگید کنارش. پشتش بله یک تعمقی، عمق یافتنی هست. اصطلاحا تو علم، تو پزشکی ما تو مغز دو قسمت داریم یه قسمتی که من ببینم این میز هست، یه قسمت درک ثانویه هست من می فهمم که این میز هست. بعضی‌ها کوری ثانویه هستن، یه ناراحتی روانیه، اینو می بینن ولی نمی فهمه که این میز هست. ابعاد رو می بینن، رنگ رو می بینن تشخیص نمیده که این میزه، به این میگن کوری روانی. پس اون قسمت دوم هم حتما باید باشه همراه با دیدن، که من درک بکنم، این ابعاد، این رنگ، این کاربرد مال این وسیله هست، مال اینکار هست. به اینم میگن، غایت چشم و گوش هست دیگه، غایت سمع و بصر.

فواد چیه اینجا؟ قلبه، عضو ملموس هست یا نه؟ کلا قوهی مدرکه هست؟ یادتونه تو بحث انواع دل‌ها؟ ما چندتا دل داشتیم؟ یادتونه؟ این فواد کدوم لایه ش بود؟ مثل لایه‌های پیاز گفتیم بهش نگاه بکنیم، لایه خارجی اسمش چی بود؟ صدر بود احسنت. لایه‌های پیازه، لایه خارجی صدر هست، اسمش روشه صادرات، صدور میکنه به خارج. لایه دومیه چیه؟ شما که دیشب خوندین شغاف، لایه‌ی حُب و بُغضه. تبرا و تولی. لایه سوم چیه؟ قلب، مرکز انقلابات دورنی و دگرگونی‌ها و تغییر یافتن‌ها. (دقیقه ۴۵) و لایه چهارم درونی‌تر، فواد هست. فواد هم که کلا عمقه، عمق هر چیزیه، عمق دریافته، عمق درک هست.

سوال: میشه بیشتر توضیح بدید. منظور یعنی حب و بغض ممکنه به بروز نرسه؟ پاسخ: نه؛ نه هرکدوم از این لایه‌ها جداگانه یه رفتار، یه کارکردی دارن. من اگر فقط تو لایه‌ی شغاف گیر کنم نهایت میشم محب اهل بیت علیه السلام یا خدای ناکرده بغض داشته باشم یا کینه داشته باشم. اگر برم یه لایه درونی‌تر یه انقلاباتی درونم رخ بده یا کاملاً میرم مثلاً میشم شیعه یا خدای ناکرده، (هرکدوم دوتا شاخه هست، دوتا شق هست) یا خدای ناکرده میشم عدو. درسته؟ تو اون قسمت اول هم که بحث صدره، صدر یعنی خارجی‌ترین، شما تمام ارتباطات خارجی که با دنیای اطراف تون دارید از طریق صدر دریافت میشه. اینجا نهایت هر چیزی رو اومده مسئول قرار داده، نهایت گوش، نهایت چشم و نهایت قلب رو که میشه فواد یعنی انتهایی غایت یک دریافت رو شما اونجا در

آخرت، به خاطر تمام لطافت روحی که اونجا باهش مواجه اید، اونجا باهش سروکار دارید، اینجا نمی فهمید چیه. ما با لطیف‌ترین حالت خودمون در آخرت، در واقع با تمام قد و قامت‌مون اونجا عرضه میشیم، با تمام وجودمون اونجا هستیم. درسته؟ چشم‌مون و تمام دیدن‌هاش و همه‌ی دیدن‌هامون، گوش‌مون و غایت شنیدن‌هامون، یه جایی یه حرفی شنیدم محل نگذاشتیم، اونم هست. دریافت‌ها و درک‌های انسانی‌مون و تهش که به چی می‌تونستیم برسیم، نرسیدیم، این‌ها همه مسئول هستن، ازش سوال میشه.

سوال: همون‌هایی که قفو داشتیم یعنی اونایی که دنباله‌ش رو رفتیم؟ پاسخ: بله؛ اگر با علم رفتیم خوبه، عاقبت به خیر میشیم. اگر بدون علم رفتیم اونجا سوال میشه ازش. که اونجا باید بتونیم از پس اون سوالها بر بیایم، نتونیم مجازات میشیم.

"كُلُّ أَوْلِيكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا" . "كَانَ" ضمیرش چیه؟ هو. "عَنْهُ" ضمیرش چیه؟ ه. هر دوش به چی میرسه؟ به "كُلُّ". "كُلُّ" یعنی کیا؟ یعنی سمع، بصر، فواد.

(در جلسات ۷ و ۸ المیزان این مباحث کامل بیان شده.)

سوال: پاسخ: سمع و بصری که برای قوه انسانی هست. گفتیم نهایت شنیدن هامون، نهایت دیدن هامون، نهایت درک‌هامون، ازش سوال میشه و یه جایی ما زبان لسانی‌مون بسته میشه و همه‌ی اون‌ها زبان باز می‌کنن. من اونجا دیگه جای انکار برام نیست یعنی امکان انکار هم برام نیست.

سوال: چرا اونها رو مسئول گفته؟ پاسخ: اون‌ها هم وصل به انسان هستن، خواسته تاکید بکنه روی ابزارهای شناخت ما. اگر میومد خود انسان رو با تک تک این اعضا مسئول می‌کرد جمله خیلی طولانی میشد مثلاً تو ای انسان به خاطر شنیدنت، به خاطر دیدنت، به خاطر دریافتت مثلاً مسئولی. قیافه‌ی اون جمله اون بلاغت رو نمی‌رسونه. (دقیقه ۵۰)

آیه ۳۷ " وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷) "

آیه‌ی بعد باز لای نهی هست. " وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا " " لَا تَمْشِ " چرا کسره داره؟ متوجه شدید امروز دیگه، مَشَى بوده حرف ناقصه توی جزم میفته و اون حرکت قبلی بوده که مونده.

" وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا " راه نرو. یه نفر هست، خطاب به یک نفر انسان. مَرَح یعنی چی؟ فَرَح و مَرَح شنیدین؟ مشتق هم هستن یه حرف شون فرق داره ولی یه ذره معنی شون فرق می‌کنه، یه ذره. چه فرقی باهم دارن؟ مرح شادی در باطله. فرح اعم هست، یعنی هم باطل هم حق. ما یه جایی فرح خوب هم داریم، " فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ " اونا خوشحالن، خوشحالی‌هایی که ممکنه مصداق باطل داشته باشه، مصداق حق داشته باشه بهش می‌گیم فرح. اما مرح مطلق باطله، مرح منفیه، فرح می‌تونه هم مثبت باشه هم منفی.

"وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا" می‌گه که مرح به طوری که گفتن برای باطل زیاد خوشحالی کردن است. "وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا" نهی است از اینکه انسان به خاطر تکبر، خود را بیش از آنچه هست بزرگ بداند، نتیجه‌ی مرح همیشه تکبر، نه خودش.

سوال: یعنی سرخوشی کاذب؟ پاسخ: ممکنه این سرخوشی از جمال‌مون باشه ممکنه از مقام‌مون باشه ممکنه از یک دست آورده‌هایی باشه که من الان به خاطرش (اون دست آورده باطله، از راه باطلش دارم به شما یه چیزی رو نشون میدم، خوشحالی‌م رو دارم نشون میدم و شما احساس تکبر می‌کنید این نتیجه‌ی مرح همیشه تکبر، نه خود مرح.

درست شد؟ نهی می‌کنه، می‌گه که اثر همه‌ی اون انحراف‌ها در راه رفتن نمودارتر هست، چرا می‌گه اینجوری راه نرو؟ مثلاً نمی‌گه اینجوری نشین؟ نخواب؟ چون در راه رفتن خیلی خودش رو نشون میده، انگار آدم تو اون قدم گذاشته یا مثلاً حتی فاصله قدم هاش انگار بستگی داره چه جوریه، چه دست آورده داشته باشه، چه جوریه راه بره. حالا بلا تشبیه‌ها مثالی که می‌زنم اونایی که بعضی ورزش‌های خاص انجام میدن ورزش‌های بدنسازی، (برداشت‌های بد از این نشه) تو نحوه‌ی راه رفتن‌شون تاثیر می‌ذاره، انگار می‌خوان نشون بدن مثلاً ما یه مدتی بدن‌سازی کار کردیم، اینا مرح هست.

سوال: معمولاً کسی رو که می‌گیم مغرور هست انگار اول با راه رفتنش می‌گیم تا حرف زدنش؟ پاسخ: دقیقاً. مثلاً قدم رو محکم میکوبه یا گردن رو بالا گرفته، به من توجه کنید، این نوع راه رفتن. در حالی که تو دین اسلام سفارش میشه که خیلی متواضعانه راه برید و خیلی سر رو بالا نگیرید، زل نزنید به طرف مقابل، این خیلی تاثیر داره. شما با زل زدن، با نگاه کردن خیلی پیام‌ها رو می‌تونید انتقال بدید به کسی که از روبرو داره میاد، یا به کسی که کنار تون هست. خیلی راه رفتن مهمه‌ها یعنی انگار خدا داره به ما یک نشونه میده که چه جوریه راه برید که از شما احساس امنیت بکنن یا نه.

سوال: آقایون بیشتره؟ پاسخ: نمی‌دونم. هرگونه تبرج با راه رفتن. حالا من جنسیتی نگاه نمی‌کنم هم خانم هم آقا دچار این میشن، و ما هم دچارش هستیم، ما خودمون رو جدا ندونیم. نحوی راه رفتن خیلی مهمه، متواضعانه راه رفتن (دقیقه ۵۵) و خاکسار راه رفتن خیلی مهمه. ولی قدم‌ها رو خیلی توصیه شده که با فاصله بزارید. اصلاً یکی ویژگی‌های پیغمبر که توی تورات و انجیل اومده همینه، قدم‌های با فاصله، قدم‌های منظم، نظم داره، چه جوریه بگم؟ آشفته و پراکنده راه نمیرن. انسان‌های بزرگ منظم روی یه خط راه میرن، یکی از ویژگی‌های پیامبر توی عهدین فاصله‌ی قدم‌هاش هست. که قدم‌های هم اندازه و منظم بر میداره. این خیلی عجیبه که اینقدر پیامبر تو این ویژگی خاص شده که توی کتاب‌های حتی قبل از اسلام هم اومده.

خانم زواری هم آیه‌ی قرآن گفتن، بله " تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ "

سوال: همیشه گفت که منظور از مشی همون سبک زندگیه؟ پاسخ: اون تو لایه‌ی بعدی معنی هست. لایه‌ی اول لفظ هست. اول از راه رفتن شروع کنه بعد بره وارد لایه‌های بعدی بشه.

سوال: همون مشی زندگی راه رفتن آدم رو تحت تاثیر قرار میده؟ پاسخ: بله؛ اصلاً اینکه کدوم محل زندگی می‌کنیم انگار تو راه رفتن مون تاثیر می‌ذاره. این خیلی بده، به خدا. و واقعا واقعا محل زندگی مون، چه میدونم خود خونه مون با تجهیزاته، رفتارمون، شغل مون، دست آوردهای علمی، غیر علمی همه‌ی اینا انگار در راه رفتن مون تاثیر می‌ذاره، این خیلی خطرناک میشه، برامون تکبر میاره.

سوال: وقار هم تکبر حساب میشه؟ پاسخ: وقار نه، تکبر نیست. بین تکبر باب تَفَعَّل کبر هست. کبر از بزرگ نمایی میاد. کبریا فقط برای خدا برازنده هست چون واقعا همینه. اما کبریا برای ما چون واقعیت نداره ما بزرگ نیستیم، واقعا این بزرگی رو نداریم. به خاطر همین از باب تفاعل استفاده میکنه که معمولاً اون صفت اصلی نیست. باب تفاعل کمک میکنه همیشه، صفت اصلی نیست. به خاطر همین میگه تکبر. این تکبر رو، این بزرگی رو ما نداریم واقعا، ولی نشونش میدیم و یه جور میخوایم جلب توجه هم بکنیم. نگاه کنید به من، من این جمال رو دارم من این مقام رو دارم این قیافه رو دارم این خونه رو دارم این محل زندگی م هست، این لباسم، انگار اینا همه دارن به شما هی کد میدن هی نشونه میدن که به من نگاه کنید و راه رفتن هم به تبع اون. خیلی از علما و خیلی از بزرگان وارد یک مجلس می‌شدند اصلاً شناخته نمی‌شدند. اگر کسی اونها رو نمی‌شناخت همون آخر مجلس می‌نشستن خیلی متواضع، خیلی لباس‌های عادی. در حالی که الان نه، کسی که از در وارد میشه می‌فهمه این طرف این همونی که مثلاً می‌خواد رو منبر بره مثلاً می‌خواد بره صحبت بکنه، متأسفانه.

سوال: ذائقه هم عوض شده؟ پاسخ: ذائقه‌ها عوض شده، بله.

سوال: میگن که در واقع همیشه گفت، مجموع همون مشی مَرَحانه همون تکبر و فخرفروشی هست؟ پاسخ: نتیجه‌ش عرض کردم دیگه، نتیجه‌ی مرح، تکبر و تفاخر هست. باب تَفَعَّل، تفاعل معمولاً برای این صفت به کار میبرن.

"إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا" یه کنایه هست، این ژست و قیافه‌ای که به منظور اظهار قدرت و نیرو و عظمت به خودت میگیری یه وهم هست. تو اصلاً این نیستی که داری نشون میدی (دقیقه ۶۰) یه وهمه، در واقع بروز قوه‌ی خیال هست. ما تو خیال مون فکر می‌کنیم کسی هستیم. خیال تو، فکر کرده که یه کسی هستی که باید بهت توجه بکنن. بعد میگه تو نمی‌تونی زمین رو بشکافی، نمی‌تونی از لحاظ قد و قواره به کوه برسی، داره به ما یه کنایه میزنه، هرچقدر هم بزرگ باشیم فلانی باشیم دست آوردهای مثلاً مهمی داشته باشیم، زمین که در برابر ما سخته، زمین رو که نمی‌تونیم بشکافیم.

سوال: "إِنَّكَ" چی میشه؟ پاسخ: همانا تو.

سوال: نه؛ چه جوری میخواد جمله قبل رو توضیح بده؟ پاسخ: تعلیل اونه. میگه چرا نباید این کار رو بکنی؟ چرا "وَلَا تَمْسُرْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا"؟ چون که تو هرچقدر هم که بزرگ باشی از زمین و آسمان که بزرگتر نیستی، با عظمت تر نیستی، خدا موجودات با عظمت تر از تو هم خلق کرده پس اینجا تکبر و تفاخر جایی نداره.

آیه ۳۸ "كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸)"

این "ذَلِكُمْ" رو به چی بر گردونیم؟ مرجع این ذَلِكُمْ چیه؟ به همه اونایی که گفت. احسنت. هرچی تا الان گفت یعنی از این سیاق هر چی دستورات نهی و امر داشتیم همه رو داره میگه "كُلُّ ذَلِكُمْ" همه ی واجبات و محرمات. واجبات با چی بود؟ با اوامر. محرمات؟ با نواهی. احسنت. هرچی که هست تا الان گفتیم گناهش یعنی انجام ندادنش نزد خداوند کراهت داره، مکروهه، خدا اونو نخواسته، مکروهه نه اینکه مثلا کراهت فقهی ها. نه مکروه فقهی نیست، برای خدا ناخوشایند هست، خدا دوست نداره.

آیه ۳۹ "ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (۳۹)"

و آیه آخر سیاق "ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ" گفتیم این تمام جمع بندی های سیاقه. همه ی این تکالیف حکمت هایی بود که پروردگار تو، این کاف کیه؟ پیامبر هست. "رَبُّكَ إِلَهٌ" پیامبره، از حکمت به تو وحی کرده.

"وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا" "لَا تَجْعَلْ" لای نهی هست. البته نهی از پیغمبر، بریم تو لایه های اجتماع. فا چیه اینجا "فَتُلْقَى"؟ فای جوابه، چون بعد از فعل نهی اومده، میفتی داخل جهنم.

"مَلُومٌ" یعنی چی؟ از چه ریشه ایه؟ لوم. احسنت. سرزنش، ملوم آنوقت میشه اسم مفعولش دیگه یعنی سرزنش شونده. احسنت. سرزنش شده، اینجا گفتن.

"مَدْحُورٌ" چیه؟ از چه ریشه ایه؟ دَحَرَ. معنی؟ طرد شده، رانده شده، اینم اسم مفعوله. شما اگر خدایی غیر از خدای یگانه رو بپرستین برایش شرک قائل بشین، هم سرزنش شده هستید در آخرت، خیلی حس بدی هست، یعنی علاوه بر عذابها، این عذاب های معنوی هست و هم رانده شده اید. خب این از این سیاق.

سوال: حکمت با علم چه فرقی داره که اینجا از حکمت خدا صحبت می کنه نه از علم خدا؟ پاسخ: یه کسی علم داره حکمت نداره، اینو فرقی رو متوجه میشید؟ علم زیادی داره، مثلا سرشار از انواع علومه، اقیانوسیه برای

خودش، حکمت نداره، حکمت یعنی چی؟ نحوه‌ی استفاده از علم را می‌گن حکمت. مثلاً قدیم به طبیب می‌گفتن حکیم، به پزشک‌های قدیمی می‌گفتن حکیم چون دقیقاً می‌دونسته مثلاً چه نوع گیاهی رو چه جوری حالا جوشونده (دقیقه ۶۵) درست کنه بده به مریض. بهش می‌گفتن حکیم. یعنی درست و غلط علمش را هم تشخیص میداد و نحوه‌ی استفاده ش رو.

سوره‌ی اسراء تا اینجا تا سر سیاق باشه. یه بحث روایتی هم من بگم.

خیلی روایت‌های خاصی نداره.

سوال: توی اون قسمت آیه " لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ " علامه خیلی بحث مفصلی کردن؟ پاسخ: بله.

سوال: یعنی من دیشب داشتم می‌خوندم خیلی مباحث‌شون خیلی ظریف بود. این عصاره و چکیده‌ی بحث لازمه به اصطلاح مسئله فقر شک، ظن و وهم و اینها رو ظاهراً ایشان اشاره داشتن بهش؟ پاسخ: یه بحث فقهی هست. من دیدم یه خورده سنگین هست، بله؛ حجیت ظن بود، که آیا ما به ظن و گمان به هر حال اعتماد بکنیم یا نه؟ این کاملاً بحث فقهی و اصولیه، حجیت ظن بود کاملاً یه بحث فقهی و اصولیه و معمولاً تو حوزه‌ها هم بحث میشه که ما جایی میتونیم به ظن و گمان اعتماد بکنیم که این ظن و گمان برای ما یک علمیت و یه قطعیت بیارن. ما عدله‌مون یا علمی هست یا قطعیه. ببینید خود این علمی که یای نسبی میگیره، اون میتونه ظن رو هم توش در نظر بگیره، ظنی که نود درصدها یعنی گمانی که نود درصد هست. توی بحث حجیت ظواهر و بحث حجیت ظن این مباحث رو باز میکنه. من عمداً اینو بازش نکردم. تو فقه کاملاً بررسی میکنه.

مثلاً صحبت‌های معصومین رو، صحبت‌های معصومین آیا برای ما صددرصد قطعیه؟ یا نود درصده؟ بگید اینو؟ صده یا نوده؟ مثلاً صحبت معصومین که عصمت مطلق دارند. صده یا نوده؟ حالا من نود رو همینجوری. دوستان: صده. استاد: نود هست. شما از کجا می‌دونید که الان چیزی که دست‌مون رسیده قطعیت صددرصدی داره. تنها چیزی که راجع بهش صددرصد هستیم قرآنه، غیر از قرآن ما راجع به هیچ نوشته‌ای که تا الان به دست‌مون رسیده ما صددرصد نداریم. ولی ظن‌مون و گمان‌مون نود هست.

سوال: ببخشید خانم نوروزی این همون مباحث فقه هست که بعضی‌ها می‌گن ظنی‌السنند و قطعی‌الدلاله؟ پاسخ: بله. دقیقاً. قطعی‌الصدور.

سوال: بعضی جاها قطعی‌الدلاله و قطعی‌السنند هست و بعضی جاها ظنی‌السنند و قطعی‌الدلاله یعنی همین مباحث فقه هست که به اصطلاح علامه می‌گن؟ پاسخ: بله؛ علامه خیلی اشاره کوتاه کرده و گذاشته که یعنی شما اینا رو میدونید دیگه. در حالی که گفتم بازش می‌کردم می‌ترسیدم. حالا من خیلی کلی الان بگم.

ببینید یه علم داریم یه علمی علم صده، علمی نود هست، یعنی از هفتاد تا نود، نودوپنچ هم حتی درصد براش قائل میشن. خب، الان روایت‌ها یا اصلاً دلایل عصمت مطلق معصومین نود هست مگر اینکه از آیه‌ی قرآن استفاده بکنیم. تنها مدرک صد ما قرآنه. به خاطر همین اگر حدیثی دیدیم از لحاظ محتوا مشکل داره چکار می‌کنیم؟

عرضه می‌کنیم به قرآن. اگر با قرآن هماهنگ بود قبولش می‌کنیم. اینا یه چالش‌هایی هست بین علما و فقها. بله اینجا خیلی قشنگ گفتن: وگرنه بکوبید به دیوار. **فضل هو الی جدال**. حدیثی که نخونه با متن قرآن با دلائل قطعی ما، باید کنارش گذاشت. پس نود هست. روایت‌ها، دلایل و ادله‌ای که از معصومین دست‌موم میرسه نود هست، غیر از قرآن ما هیچ منبع صدی نداریم. بعضی اومدن احادیث متواتر که دو، سه تا بیشتر نیست هم کنار قرآن قرار دادند. (دقیقه ۷۰) بعضی‌ها اون رو هم جدا کردند. اینجاست که ظن وارد میشه، ظن و گمان نود به بالا، نه ظن و گمان زیر شصت. می‌گیرین چی میگم؟ اینا رو باید جدا بکنیم. به خاطر همین من نخواستم واردش بشم یه خورده باز کردنش و تفصیلش توی این سطح بزرگ یه خورده خطرناکه، گیج کننده هست. خب بریم. اگر مشکلی نیست بریم سراغ بحث دوم.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ